

تولی و تبرّی به مثابه یک قاعده در فقه تربیتی*

□ سید نفی موسوی**

چکیده

«تولی و تبرّی»، به مثابه یکی از فروعات دین/ مذهب شمرده می‌شود و در حد اطلاع، تاکنون بحث فقهی گسترده‌ای، چه در منابع فقهی و چه در فقه‌های نوین مانند «فقه اخلاق» و «فقه سیاست» در این ارتباط انجام نشده است. نوشتار حاضر، درصدد است به این دو سوال پاسخ دهد که:

۱. «تولی و تبرّی» از منظر فقهی چه حکمی دارد؟ آیا حکمی مولوی و تأسیسی است؟
۲. آیا می‌تواند در قامت یک قاعده، در فقه تربیتی عرضه شود؟ در ادامه بر اساس روش‌شناسی اجتهادی، تلاش شد به پرسش‌های فوق پاسخ داده شود و با بررسی پنج دسته از آیات و روایات، این نتایج حاصل شد که:

۱. امر به «تولی و تبرّی»، امری مولوی است؛
۲. این حکم، حکمی «تأسیسی» است نه «تأکیدی»؛
۳. براساس ادله، «تولی» خداوند و «تبرّی» از غیرخدا، واجب است. همچنین در پاسخ به پرسش دوم این نتیجه به دست آمد که وجوب «تولی» و «تبرّی» ظرفیت مناسبی برای مطرح شدن بعنوان یک قاعده فقهی، به‌ویژه در فقه تربیتی دارد تا بعنوان یک اصل در نظام تربیت اسلامی، در نظر گرفته شود.

واژگان کلیدی: تربیت ولایی، برائت، ولایت، تربیت سیاسی، محبت.

* تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۶/۲؛ تاریخ تصویب: ۱۴۰۲/۶/۲۷.

** گروه علوم تربیتی دانشگاه فرهنگیان، قم، ایران (snmosavi57@cfu.ac.ir).

مقدمه و بیان مسأله

«تولّی و تبرّی»، به مثابه یکی از فروع دین / مذهب شمرده می‌شود. در حد اطلاع، تاکنون بحث فقهی مبسوطی، در تراث فقهی یا در فقه‌های نوین از منظر «فقه اخلاق» (ناظر به افعال جوانحی و قلبی) یا از منظر «فقه سیاسی و اجتماعی» (ناظر به افعال جوارحی و کنشگری سیاسی و اجتماعی) در این ارتباط، انجام نشده است.

از سوی دیگر در «فقه تربیتی» که به عنوان بانی جدید در اجتهاد و تربیت پژوهی در حال رشد و نمو است، کشف و استخراج قواعد فقهی مربوط به حوزه تعلیم و تربیت، ضرورتی دوچندان دارد؛ چراکه قاعده فقهیه همچون ابزاری برای کشف احکام موضوعات مشابه عمل می‌کند و رشد و توسعه فقه‌های نورا تسهیل می‌نماید.

براین اساس، نوشتار حاضر درصدد است «تولّی و تبرّی» را به مثابه یک «قاعده فقهی» در «فقه تربیتی» تبیین نماید و به پرسش‌های زیر پاسخ دهد که: ۱. از منظر فقهی، حکم «تولّی و تبرّی» چیست؟ آیا «تولّی و تبرّی» یک تکلیف شرعی است (همان‌طور که طبق نظر مشهور، از فروع دهگانه دین است)؟ اگر پاسخ به این سؤال مثبت است، حکمی تأسیسی یا تأکیدی (مانند اطیعوا الله) است؟ از منظر ادله قرآنی و روایی، «تولّی و تبرّی» چه حکمی دارد؟ (وجوب یا استحباب) ۲. در ادامه این پرسش قابل طرح است که آیا «تولّی و تبرّی» می‌تواند در قامت یک «قاعده فقهیه» ظاهر شود؟ همچنین آیا می‌تواند به مثابه قاعده‌ای در «فقه تربیتی» مطرح شود؟

پیشینه پژوهش

درباره پیشینه بحث از «تولّی و تبرّی» باید خاطر نشان کرد که اصل نبوت و امامت و نصب الهی پیامبر و ائمه علیهم‌السلام از «اصول دین» است و موضوع «علم کلام»؛ اما محبت نبی و امام و تولی نسبت به آنان و برائت از دشمنان آنها، فعل مکلف و از فروع دین است؛ اما به دلایلی در تراث فقهی بدان کمتر توجه شده است. بحث از «ولایت بر کودک» در فقه سابقه داشته؛ اما ارتباطی به بحث حاضر ندارد و بحث «ولایت فقیه» نیز علیرغم سابقه در تراث فقهی، بیش از آنکه به بحث «تولّی و تبرّی» به معنای عام آن، پرداخته باشد، به حقوق و

تکالیف فقیه، در زعامت و سرپرستی مردم، پرداخته است. همچنین، ولایت در عرفان نظری نیز هم مطرح شده و از بنیادهای فلسفی آن بحث شده است و با تعبیری چون فنای ذاتی و مقام توحید ذات و فنای در توحید از آن یاد می‌شود.

علمای شیعه مانند شیخ طوسی در «تلخیص الشافی»، خواجه نصیر در «اخلاق محتشمی»، سیدهاشم بحرانی در «غایه المرام»، شیخ یوسف بحرانی در «شهاب الثاقب» و شهید ثانی در «المصنفات الاربعه» و علمای اهل سنت و سایر فرق اسلامی از جمله پیروان اباضیه، مسأله «تولی و تبرّی» را به گونه‌ای تایید و اثبات نمودند که اعتقاد و التزام نداشتن به آن به معنای فقدان ایمان است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۰: ۶۰۴) شیخ صدوق می‌گوید واجب است حب ائمه هدی علیهم‌السلام را ایمان و بغضشان را کفر بدانید. (بی‌تا: ۳۸) و طبق نظر شیخ مفید، شناخت امام زمان و اعتقاد به امامت وی و اطاعتش واجب است و نیز اعتقاد به عصمت و کمال امام مانند انبیاء، واجب می‌باشد؛ همچنین باید اعتقاد داشته باشد که تنها با معرفت و ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام اعمال پذیرش می‌شود. (۱۴۱۳: ۳۳) همچنین زمخشری در تفسیر آیه «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۲۸)، «محبت» و «بغض» در راه خدا را اصلی از اصول ایمان دانسته و گفته است هر کس که کافران را دوست بدارد، هیچ بهره‌ای از محبت (ولایت) خداوند ندارد (بی‌تا: ۱ / ۳۴۵-۳۴۶، ۲: ۲۴۸-۲۴۹). همچنین فخر رازی معتقد است که اگر موالات مؤمن نسبت به کافر از حیث خشنودی به کفر وی باشد، ممنوع است؛ همچنین معاشرت نیکو با کفار، براساس مقتضای حیات دنیوی و طبق ظواهر، ممنوع نیست (۲۰۰۰: ۸/۱۱-۱۲).

ملاحظه می‌شود «تولی و تبرّی» به تفصیل، در منابع فقهی مطرح نشده است؛ پس، مقاله حاضر، درصدد است با تحدید مفهومی «تولی و تبرّی»، به ادله فقهی حکم آن پردازد؛ همچنین، ظرفیت آن را برای تولید یک «قاعده فقهی عام» و نیز، تولید «قاعده فقهی خاص»، مربوط به باب فقهی جدید التاسیس «فقه تربیتی» بررسی نماید.

روش تحقیق

روش‌شناسی پژوهش حاضر، روش اجتهادی و استنباطی است و از نظر رویکرد، تحقیقی کیفی

است؛ از نظر روش، در شمار تحقیقات توصیفی-استنباطی جای دارد. مؤلف تلاش می‌نماید، بر اساس «روش‌شناسی اجتهادی» دانش «فقه» و «فقه تربیتی» و مبتنی بر ادله عقلی، قرآنی و روایی، در ابتدا، حکم تولی و تبری را استنباط نموده و سپس، ظرفیت آن را برای پوشیدن لباس قاعده در فقه تربیتی، بررسی نماید. توضیح آنکه، «فقه تربیتی» یکی از قلمروهای جدید در تربیت پژوهی است که به دنبال آن است که تجویزات تربیتی اسلام را براساس «روش اجتهادی» از قرآن و سنت و عقل و دیدگاه‌های فقیهان استنباط نماید. چیستی و روش‌شناسی فقه تربیتی را در مجالی دیگر تبیین کرده‌ایم (اعرافی، ۱۳۹۵).

مفهوم‌شناسی تولی و تبری

تولی، مصدر باب تفعّل از ماده «وَلَّى» است. ابن فارس، ریشه «ول ی» را قُرب و نزدیکی می‌داند. گفته می‌شود «تَبَاعَدَ بَعْدَ وُلَّى، أَى قُرْبٍ» و هرکسی که امر دیگری را برعهده بگیرد، ولیّ اوست. وی، همه معانی این ماده را به قرب باز می‌گرداند. (۱۴۰۴: ۱۴۱/۶) لذا به بارانی که بعد از اولین باران بهاری می‌بارد، ولیّ گویند. فیومی اضافه می‌کند ولیّ بر ناصر و صدیق نیز اطلاق می‌شود (۱۴۱۴: ۶۷۳/۲) و تولی، به معنای جعل ولایت برای کسی و پذیرش سرپرستی اوست (همان: ۶۷۲).

ابن منظور نیز، تصریح می‌کند که ولیّ در اسماء خداوند، به معنای ناصر است و بنا بر دیدگاهی دیگر، به معنای متولی امور و سرپرست است و والی در اسماء خداوند، به معنای مالک و تصرف‌کننده است و از این‌اثر نقل می‌کند که ولایه (به کسر) به معنای تدبیر، قدرت و فعل است. (۱۴۱۴: ۴۰۷/۱۵) همچنین «تولّى العمل»، به معنای به عهده گرفتن و به‌گردن گرفتن یک کار است (همان: ۴۱۱). علاوه بر این، تولی از کسی، به معنای تبعیت و رضایت داشتن از اوست (همان: ۴۱۴).

از آنجا که بیشتر آیات و روایاتی که در ادامه خواهد آمد، ناظر به «اتخاذ الولیّ» است و در بحث حاضر، کلیدواژه ولیّ محوریت دارد، باید گفت در یک جمع‌بندی، ولیّ در لغت دارای چند معنا است:

۱. دوست: جوهری می‌گوید «هُم وِلاءُ فلانٍ» که به معنای دوستداران است (۱۴۳۰: ۵/۱۴۹۴-۱۴۹۵)؛ همچنین ازهری، عبارت «والی فلانٌ فلاناً» را به معنای «احبّه» دانسته است. (۱۹۶۷، ج ۱۵: ۴۵۲). آیه ۳۴ سوره فصلت^۱ نیز، شاهد بر این معناست.

۲. عهده‌دار امور کسی یا کاری؛ مانند ولی یتیم و یا ولی زن. (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۵/۲۲۸)؛ آیه مبارکه ۳۴ انفال^۲ و آیه ۲۸۲ بقره^۳ شاهد این معناست.

۳. پیرو: ازهری می‌گوید «تولیتُ فلاناً ای اتبعته و رضیتُ به» (۱۹۶۷: ۱۵/۴۵۲). تعبیر «فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ» (نساء: ۷۶) و نیز آیه ۵۱ مائده و نیز آیات ۲۳ توبه و ۹ سوره ممتحنه شاهد این معناست.

۴. سرپرست و صاحب‌اختیار: مانند آیه ۲۵۷ سوره بقره «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و آیه ۹ سوره شوری «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ». همچنین اگر تولّی با «عن» متعدی شود به معنای، إعراض و رویگردانی است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵: ۴۱۵). به اعتقاد برخی، ماده تولّی، از واژه‌هایی است که به دو معنای متضاد یعنی هم به معنای إتباع و هم إعراض، استعمال شده است (همان).

واژه تبرّی و برائت از ماده برأ است و به دو معنای خَلق و تباعد استعمال می‌شود (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۱/۲۳۶). در کاربردهای حدیثی هم، به نظر می‌رسد معنای اصطلاحی جدیدی ایجاد نشد؛ هرچند گزارش‌های لغوی نیز متأثر از فرهنگ عصر نزول است. از دیدگاه ابن‌منظور، واژه «مولی» در حدیث، فراوان تکرار شده و بر جماعت کثیری اطلاق می‌شود؛ مانند: رب، مالک، سید، مُنعم، مُعتق، ناصر، مُحبّ، تابع، جار، پسرعمو، حلیف، عقید، صهر، عبد، مُعتق و مُنعم‌علیه و معنای آن؛ پس تعیین معنای آن، بر اساس سیاق کلام و قرائن خواهد بود و ولی، به معنای کسی است که به کاری قیام کرده است. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۵/۴۱۵).

در مجموع، با ملاحظه معانی لغوی و کاربردها و نیز اضافه نمودن تحلیل عقلانی در چینش معانی، «اتخاذ الولیّ» و تولّی (با ملاحظه معنای غالب مطاوعه - پذیرش - در باب تفعل) چند معنا می‌تواند داشته باشد: ۱. انتخاب و پذیرش کسی بعنوان دوست و محبوب (که خود، می‌تواند با مُبرز همراه باشد و یا نباشد)؛ ۲. اطاعت و پیروی از کسی؛ ۳. انتخاب و پذیرش کسی بعنوان

سرپرست و صاحب‌اختیار (مولا). در همین مجال، می‌توان به اختلاف در معنای حدیث غدیر (من کنت مولا فلهذا علی مولا) به معنای دوست یا سرپرست اشاره نمود.

در مورد نسبت این معانی با یکدیگر، چند فرضیه مطرح است:
اول: اینکه، یکی از معانی را (مثلاً معنای قُرب)، معنای اصلی و حقیقی، بدانیم و بقیه را معنای مجازی؛

دوم: اینکه همه این معانی، معانی حقیقی باشند؛ اما به نحو مشترک معنوی؛
سوم: اینکه همه این معانی را معنای حقیقی و موضوع لَه این لفظ بدانیم به نحو مشترک لفظی.
در این صورت نیازمند قرینه مُعینِه هستیم. ممکن است.

دیدگاه ابن‌فارس (۱۴۰۴: ۱۴۱/۶) را می‌توان در شمار دیدگاه اول دانست و تلاش مصطفوی را در کشف قدرجامع معانی را دیدگاه دوم شمرد؛ ایشان می‌گوید معنای اصلی ماده (ولی)، عبارت است از وقوع چیزی وراء چیزی دیگر به همراه رابطه بین این دو و قرب، حب، نصرت و متابعت را از آثار این معنا می‌دانند. (۱۳۶۸: ۱۳ / ۲۰۴). پس، دیدگاه سوم قابل قبول‌تر است و در آیات و روایات، به حَسَب مورد باید با کمک «قرینه معینه»، به دنبال تعیین معنا باشیم؛ زیرا دیدگاه ابن‌فارس نیازمند شواهد تام لغوی است و دیدگاه مصطفوی نیز مخدوش است.

ملاحظه می‌شود در این تحلیل لغوی و عقلانی، تولی به معنای فرایندی روان‌شناختی است که در یک سطح، تنها به انفعال نفس و شکل گرفتن محبت و دوستی در قلب اشاره دارد؛ در سطح بالاتر، محبت قلبی می‌تواند مُبرزی بیابد و در سطح بالاتر، محبت به اطاعت و تبعیت منتهی شود و در عالی‌ترین سطح - که به یک یا چند مورد و قلمرو محدود نیست و همه ابعاد و اضلاع را دربرمی‌گیرد - به پذیرش ولی، بعنوان صاحب‌اختیار شخص پذیرنده و در همه شئون زندگی اش منتهی شود. این سه معنا/سطح به اختصار عبارتند از: «محبت، اطاعت و ولایت».

برای کشف معنای اصطلاحی نیز، باید خاطر نشان کرد که در مباحث کلامی و فقهی تولی و تبری بانظر به متعلق آن دو معنای عام و خاص دارد. تولی و تبری در معنای عام، در مورد خدا و رسول و معنای خاص به ائمه هدی علیهم‌السلام منحصر است.

باید خاطر نشان کرد که هر سه سطح معنای تولی (محبت، اطاعت و ولایت) و هر سه متعلق آن (خدا، رسول، جانشینان) محل بحث نوشتار حاضر است.

بررسی ادله «تولی و تبرّی»

در تلاش برای طراحی دلیل عقلی، باید گفت که پی جویی دین و تلاش برای شناخت خداوند و دستوراتش، به حکم عقل و با پشتوانه قانون و جوب دفع ضرر محتمل، لازم و ضروری است و بر اساس قاعده ملازمه، صورت شرعی به خود می‌گیرد؛ اما آیا عقل، بر لزوم/ ضرورت تولی و تبرّی خداوند هم حکم می‌کند؟ آیا عقل، درک مستقلی در زمینه دوستی و تولی خدا دارد؟ پاسخ منفی است و از اقامه دلیل عقلی مستقل، باید صرف‌نظر کرد.

هرچند برای اثبات لزوم خداشناسی و ایمان، نمی‌توان به ادله نقلی و درون‌دینی استناد نمود؛ چراکه مستلزم دور و اوامر شارع در این زمینه نیز، ارشادی است؛ اما اقامه ادله قرآنی و روایی برای جزئیات ایمان و متعلقات آن، دارای محذور عقلی نیست. در ادامه تلاش می‌شود ادله قرآنی و حدیثی دسته‌بندی شود.

دلیل ۱: آیات امر به «تولی» الله

اولین دلیل، آیاتی است که به تولی الله امر نموده است. این آیات در سه گروه بررسی می‌شود: ۱. آیات امر به تولی الله؛ ۲. آیاتی که ولایت را مختص الله می‌دانند؛ ۳. آیاتی که ولایت را لازمه و نتیجه ایمان به الله می‌دانند.

آیات دسته اول: امر به تولی الله

۱. «قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ وَلِيَا فَاظِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۱۴).

ملاحظه می‌شود که در این آیه با استفهام انکاری از «تولی غیرالله» نهی شده است و در ادامه اسلام و عدم شرک، مأمور به (إِنِّي أُمِرْتُ) دانسته شد که بر حرمت «تولی غیرالله» و در نتیجه جوب «تولی الله» به خوبی دلالت دارد. به عبارت دیگر، این استفهام، از نوع استفهام انکاری است و هدف پرسش، نفی مدخول به است؛ همچنین این عبارت، مقول قول خداوند است و در واقع، قضیه‌ای انشائی است. بنابراین «قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ وَلِيَا» یعنی «قل اتخذ الله ولياً» و

حاوی امر به تولی الله است و بنابر اصاله المولویه امر به تولی، مولویت دارد.

همچنین در این کریمه رابطه تولی الله و به اسلام/ ایمان و عدم شرک بیان شده است.

۲. «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (کهف: ۵۰).

ملاحظه می‌شود که در این آیه، با استفهام توییخی از تولی شیطان می‌پرسد که بر حرمت تولی شیطان و ذریه شیطان (غیرالله) دلالت دارد و در نتیجه به دلالت التزامی، بر وجوب تولی الله بصورت مولوی، دلالت دارد. قرآن در جایی دیگر ولایت تکوینی و تشریحی را برای شیطان نفی می‌کند (حجر: ۴۲؛ سبأ: ۲۱).

۳. «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (رعد: ۱۶).

در این آیه نیز، ملاحظه می‌شود که با استفهام توییخی (که نوعی استفهام انکاری است)، بر حرمت تولی غیرالله دلالت دارد و «أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» به معنای «لاتتخذوا» است و در ادامه، حکمت این حکم را عدم قدرت غیرالله «لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا» برمی‌شمارد و سپس از شرک (عدم ایمان) به خدا سخن می‌گوید و با تاکید می‌گوید «فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ» و خداوند را خالق و قهار می‌خواند. به عبارت دیگر، هرچند نهی بر امر بر ضد خاصش دلالت ندارد؛ اما اینجا به قرائن درونی، می‌گوید خداوند شایسته تولی است و می‌فرماید «لاتتخذوا من دونه اولیاء ای اتخذوه ولیاً».

۴. «مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَ لَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (جاثیه: ۱۰).

این آیه، هرچند حاوی امر نیست؛ اما اخبار و وعده به عذاب عظیم است که بر حرمت تولی غیرالله و وجوب تولی الله دلالت دارد. به عبارت دیگر، این آیه اخبار در مقام إنشاء ویا ملازم با إنشاء است و به درستی، بر وجوب تولی الله دلالت دارد.

در شماری دیگر از آیات نیز، وعده به ثواب و نتایج مثبت اشاره شده که بر رجحان تولی الله دلالت دارد (رجحان عام)؛ مانند آیاتی که نتیجه تولی الله را، غلبه و پیروزی و ثواب اخروی بیان می‌دارند؛ مانند آیه ۵۶ مائده^۴ و آیه ۴۴ کهف^۵؛ همچنین مانند آیاتی که وعده غفران می‌دهند و تولی خداوند را موجب مغفرت می‌دانند؛ مانند آیه ۲۸۶ بقره^۶ و ۱۵۵ اعراف^۷.

آیات دسته دوم: ولایت مختص الله تعالی است

آیات متعددی، ولایت را مخصوص خداوند و منحصر در او می‌شمارند و به صورت إخباری، خداوند را مولا و ولی مؤمنان و دارای ولایت تکوینی و تشریحی می‌خوانند. این إخبارها، یا در مقام إنشاء است و یا دستکم ملازم با إنشاء و بر وجوب تولی الله (و وجوب تبری از غیرالله) دلالت دارد. نکته اینکه وجوب تولی الله (امر به شیء) ناهی تولی غیرالله نیست؛ زیرا طبق دیدگاه مختار، امر بشی بر نهی از ضد خاص دلالت ندارد؛ اما جای نگرانی نیست؛ چراکه نهی از تولی غیرالله (و وجوب تبری از آنها) خود، نصوصی دارد که در ادامه می‌آید.

آیه ۵۵ مائده با ادات انحصار می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و نیز آیه ۹ شوری^۸. همچنین آیات دیگری، خداوند را ولیّ مؤمنان معرفی می‌کند مانند آیه ۲۵۷ بقره^۹ و آیه ۱۱ سوره محمد^{۱۰}؛ در شماری از آیات نیز، خداوند را مولای حقیقی و اصلی معرفی کرده است^{۱۱}؛ مولایی که خودش مولایی ندارد^{۱۲}؛ خداوندی که هم دارای ولایت تکوینی است^{۱۳} و هم ولایت تشریحی.

آیات دسته سوم: آیات نسبت ایمان و ولایت

آیات امر به ایمان هم می‌توانند در بحث حاضر، مورد استدلال قرار گیرند. در این زمینه با چند دسته از آیات مواجه هستیم:

۱. برخی آیات، اطاعت را لازمه ایمان می‌دانند؛^{۱۴}
۲. در آیاتی، ولایت لازمه/ فرع ایمان دانسته شده است؛^{۱۵}
۳. در برخی آیات، ولایت با اطاعت ملازم دانسته شده است.^{۱۶}

خلاصه آنکه این آیات گرچه ممکن است ارزش حکم‌شناسانه (در دلالت بر حکم الزامی) نداشته باشد؛ اما از نظر صغروی و در تبیین نسبت مفهوم ایمان و ولایت و اطاعت مفید است. در جمع‌بندی دلیل اول، می‌توان گفت که آیات آمره، دارای دو دلالت است: ۱. وجوب تولی (و حرمت ترک آن) به دلالت مطابقی؛ ۲. وجوب تبری از غیرالله به دلالت مطابقی و التزامی؛ چراکه لازمه تولی الله، (به نحو صحیح و حقیقی) نفی غیر است (مانند توحید) و لازمه اینکه خدا را ولی خود بدانیم، این است که غیرالله را ولی خود ندانیم و باید تبری بجوییم. روشن است که این آیات، بر نهی از تولی غیرالله دلالت ندارد؛ چراکه بنابر دیدگاه برگزیده، امر به شیء، نهی از ضدخاص نمی‌کند. در ادامه، ادله مستقلى برای وجوب تبری از غیرالله خواهد آمد.

دلیل ۲: آیات نهی از تولی غیرالله

در این دسته، آیات ناهیه از تولی غیرالله ارائه می‌شود. شایان ذکر اینکه در این آیات، از تولی غیرالله نهی شده است (تولی غیرالله بالمطابقه حرام است و ترک تولی غیرالله، واجب)؛ اما نهی از تولی غیرالله بر وجوب تولی الله دلالت ندارد؛ زیرا رابطه تولی الله و تولی غیرالله رابطه تناقض نیست؛ بلکه رابطه شان، تضاد است و امر به شیء بر نهی از ضدخاصش، دلالت ندارد. این سخن در مورد نهی از شیء، هم جاری است. در دلیل قبل روشن شد که تولی الله، دارای امر مستقل است و تولی غیرالله نیز نهی مستقل دارد. البته همان‌طور که در صفحات پیشین گفتیم، لازمه تولی الله این است که تولی غیرالله نداشته باشیم؛ اما لازمه ترک تولی غیرالله این نیست که تولی الله را داشته باشیم.

آیات این دسته خود به چند بخش قابل تقسیم است که در ادامه خواهد آمد:

الف) آیات ناهیه از تولی کفار

۱. «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يَهَابُوا بِفِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَحُذَرُوهُمْ وَافْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيَاءَ وَلَا نَصِيرَةً» (نساء: ۸۹). در این کریمه تولی به معنای اعراض و سر باز زدن آمده و شاهد بر این است که

تولی دو معنای متضاد دارد (بنابر نظر برخی، «عنه» محذوف است)؛ اما در این آیه، دوبار با صراحت از ولی گرفتن کافران نهی شده که بر حرمت دلالت دارد.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِئِنَّكُمْ لَتَجْعَلُونَ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا. إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (نساء: ۱۴۴-۱۴۵). در این آیه، از اتصال به ولایت کفار و ترک ولایت مومنان نهی شده است و در آیه دوم، به عذاب شدید منافقان تعلیل شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱۸/۵). در ضمن این کار، را نوعی نفاق شمرده است. ملاحظه می‌شود که این آیه همزمان بر حرمت تولی کفار و وجوب تولی مومنان دلالت دارد؛ زیرا از ترک ولایت مومنان نهی می‌کند.

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رِسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (توبه: ۲۳ و ۲۴). در این آیه هم، ملاحظه می‌شود که از تولی کفار هرچند خویشاوند باشند، نهی نموده و چنین کاری ظلم دانسته شده است. همچنین، معیار چنین حکمی در آیه بعد، معیار حب خداوند و اطاعت (و جهاد) از او دانسته شده است. بنابراین آیه دوم با توجه به وعده عذاب، بر حرمت ترک و وجوب محبت و جهاد فی الله دلالت دارد.

۴. «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (ممتحنه: ۹). جالب است که این آیه، از تولی کافر حربی نهی می‌کند و در آیه قبل همین سوره رعایت اخلاق و عدالت نسبت به کفار غیر حربی (معاهد و ذمی) را متذکر می‌شود. همین نکته، نشان می‌دهد که حرمت تولی و حتی تبری از غیرالله، در چهارچوب اخلاق و عدالت است.

ب) آیات ناهی از تولی یهود و نصار

سوره مائده در آیات ۵۱ و ۵۷، از تولی یهود و نصارا نهی کرده است و در آیات ۵۵ و ۵۶ نیز از

ولایت الله سخن گفته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده: ۵۱)

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَلْبُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُفْرَكُمْ مُؤْمِنِينَ * وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (مائده: ۵۵-۵۸).

ملاحظه می‌شود که در چند موضع، از اتخاذ ولی غیرالله، نهی می‌فرماید و از لزوم تولی الله و رسول سخن می‌گوید و به خوبی بر وجوب تولی الله و حرمت تولی یهود و نصارا (غیرالله) دلالت دارد.

ج) آیات مانع از تولی از دشمن خدا

در شماری از آیات نیز، از تولی دشمن خدا و شیطان نهی شده است. مانند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ (ممتحنه: ۱)؛ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ (ممتحنه: ۱۳)؛ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ (اعراف، ۳۰)؛ فَفَسَقَ عَن أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (كهف ۵۰).

ملاحظه می‌شود که در این آیات، تولی شیطان به جای تولی الله، ضلالت دانسته شده و در آیات زیادی نوع سلطه، نفوذ و ولایت شیطان بر پیروانش ترسیم شده است که به دلیل رعایت اختصار، واگذار می‌شود.^{۱۷}

خلاصه آنکه، بنابر دلالت آیات ناهی از تولی غیرالله ترک تولی غیرالله واجب است؛ اما بر وجوب تبری از غیرالله دلالت ندارد؛ زیرا ترک تولی غیرالله، با تبری از آنان، ملازم نیست! زیرا ممکن است تولی حرام باشد و بیش از آن (یعنی برائت جستن) حرام نباشد و نیازمند دلیلی دیگر؛

همچنین از حرمت تولی غیرالله و وجوب ترک آن، وجوب تولی الله، برداشت نمی‌شود؛ به خاطر نسبت تضاد؛ اما تولی الله، دارای امر مستقل است.

دلیل ۳: آیات امر به تبرّی از غیرالله

در شماری از آیات، به برائت جستن و اجتناب از غیرالله امر شده است که در ادامه بررسی می‌شود. آیه ۳۶ سوره نحل چنین می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ».

این آیه محتوا و هدف بعثت را، عبادت خداوند و اجتناب از طاغوت دانسته است. هردو نیز، در هیات امر هستند و بر وجوب اطاعت «الله» و وجوب اجتناب از «طاغوت» دلالت دارند. در ادبیات قرآنی «طاغوت» به هرآنچه غیرخداوند است گفته می‌شود. ممکن است گفته شود که اجتناب از «طاغوت» به قرینه مقابله (اعبدوالله) عبادت «طاغوت» است؛ اما کلام دارای اطلاق دارد و همه گونه‌های اجتناب از محبت قلبی تا مراده را شامل می‌شود؛ البته در آیه ۱۷ سوره زمر اجتناب از عبادت «طاغوت» مطرح شده است.^{۱۸}

ممکن است گفته شود که ایندو امر «اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» مولویت ندارند و قابل استدلال نیستند؛ در پاسخ باید گفت که اولاً اگر هم ارشادی باشند، ارشاد به حکم عقل است و بعنوان حکم عقلی در این نوشتار، قابلیت طرح دارد؛ ثانیاً اصل، مولویت اوامر است؛ مگر اینکه مولوی بودن دارای محذوریت عقلی مانند لغویت باشد؛ مانند تعبیر «اطيعواالله و اطيعوا الرسول» که در امر اول، موجب لغویت است؛ زیرا خود خداوند نمی‌تواند مولویاً به اطاعت از خودش دستور دهد و به اصطلاح، وجوب اطاعت مولا، حکم عقل در سلسله معلولات احکام است؛ برخلاف «اطيعوا الرسول» که دارای مولویت است. در آیه پیش رو نیز، مسلماً «اجتنبوا الطاغوت» که محل استشهاد است، مولوی است.

در آیات متعددی، خداوند به پیامبر دستور برائت از مشرکان و کافران لجوج می‌دهد که بر وجوب تبرّی، دلالت دارد. مانند:

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ

مِمَّا تَعْمَلُونَ (یونس: ۴۱)؛ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ (هود: ۳۵)؛ إِنَّ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (هود: ۵۴)؛ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (شعراء: ۲۱۶)؛ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (حشر: ۱۶)

باتوجه به آیات و روایات دیگر، می‌دانیم که دستور به برائت از مشرکان و کافران لاجوج، جزء احکام اختصاصی پیامبر ﷺ نیست.

همچنین فعل و سیره حضرت ابراهیم، برائت از مشرکان و کافران بوده است که از بت پرستان تبری جسته و مرزبندی خود را روشن کرده است؛ آنجا که در فرایند غفلت‌زدایی و هدایت قوم خود، از ماه و خورشید و خداهای دروغین تبری جست: «فَلَمَّا أَفَلَّتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» (انعام: ۷۸).

همچنین می‌فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» (ممتحنه: ۴). صدر این آیه به قاعده اسوه اشاره می‌کند و این فعل و سیره حضرت ابراهیم هم قابل اتباع است. هرچند سیره به تنهایی، بر رجحان دلالت دارد؛ اما نقل سیره معصوم در قرآن و نیز تجمیع دیگر قرائن، می‌تواند به برداشت حکم و جوب در موضوع تبری کمک نماید.

قرآن کریم همه انواع تعامل را با کفار منع نمی‌کند و کفار به سه دسته کافر حربی، کافر مُعَاهِد و کافر ذمی تقسیم می‌شود. در ابتدای سوره توبه، سخن از رفع امان کفار معاهدی است که نقض پیمان کرده‌اند و دستور به برائت داده می‌شود: «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (توبه: ۱). کلمه برائت می‌تواند خبر برای مبتدای محذوف (هذه) باشد و یا اینکه مبتدا باشد و خبرش «الی الذین عاهدتم». همچنین آیه، اخبار در مقام إنشاء است و حاوی حکم به رفع امان از کفار معاهد است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹ / ۱۴۷) آیه

سوم همین سوره (توبه: ۲۰)^{۱۹} نیز برای تاکید دوباره، از الغای پیمان‌های مشرکان و اعلام برائت از آنان در روز حج اکبر (عید قربان) سخن می‌گوید. خلاصه اینکه این دلیل نیز به خوبی بر وجوب تبرّی از غیرالله دلالت دارد.

دلیل ۴: روایات وجوب تولی و تبرّی

هرچند وجوب تولی «الله» و تبرّی از غیر «الله»، در آیات به اثبات رسیده؛ اما روایات صحیح‌السندی نیز این برداشت را تایید می‌کنند.

شیخ حر عاملی بابی به نام «بَابُ وَجُوبِ الْعِبَادَاتِ الْخَمْسِ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ» تشکیل داده (۱۴۰۹، ج ۱: ۱۳) و سی‌ونُه حدیث را گردآوری کرده؛ با این مضمون که ارکان اصلی ایمان و اسلام چند چیز است و ولایت، مهم‌ترین‌شان است. ایشان این مضمون را متواتر می‌داند (همان: ۳۰). شماری از این روایات نیز، معتبر السند هستند.^{۲۰} این مضمون، در روایاتی با کلید واژه «دعائم الاسلام» هم آمده است که تولی و تبرّی از پایه‌های اصلی اسلام است و فقدان آن موجب فساد ایمان و عدم قبولی اعمال می‌شود. برخی از روایات در این باره نیز صحیح‌السند هستند.^{۲۱} در برخی از روایات همین باب، در کنار ولایت، از لزوم عداوت (یعنی تبرّی) هم سخن به میان آمده است (وَلَايَةُ وَلِيِّنَا وَ عَدَاوَةُ عَدُوِّنَا- همان) و در برخی از روایات همین باب نیز، بجای ولایت، کلمه جهاد آمده که نوعی از تبرّی و اجتناب از غیرالله/عدوالله است (همان‌طور که صاحب وسائل، جهاد را در نام باب آورده است)؛ چراکه به تعبیر شیخ حرعاملی، جهاد از لوازم ولایت است (همان).

همچنین در شماری دیگر از روایات، گفته شده که یک‌چهارم قرآن در مورد اهل‌بیت علیهم‌السلام است و یک‌چهارم آن در مورد دشمنان ایشان است. مانند صحیح‌ه ابی بصیر: «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ رُبْعٌ فِينَا وَ رُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا وَ رُبْعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ وَ رُبْعٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٌ». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۶۲۸). در برخی از روایات دیگر، تعبیر «یک‌سوم» آمده است.^{۲۲} بنابراین این اختلاف عددی (یک‌چهارم و یک‌سوم) قابل

چشم‌پوشی است و قدر متیقن این است که در روایتی صحیح‌السند، امام می‌فرماید بخش معتابهی از قرآن در مورد تولّی و تبرّی است که واجب است.

دلیل ۵: ادله «حب و بغض فی الله»

از آنجا که سطحی از تولّی و تبرّی به مدیریت عواطف و حب و بغض‌ها مرتبط است که در این دلیل، بدان پرداخته می‌شود. اساساً مدیریت عواطف و هیجانات و حب و بغض بر اساس معیار تولّی و تبرّی، در روایات زیادی منعکس شده است. شیخ حر عاملی، بر اساس این پیشفرض که مدیریت حب و بغض هم، مراتبی از امر بمعروف و نهی از منکر است در جلد ۱۶ وسائل الشیعه، ذیل کتاب امر بمعروف، و ذیل «ابواب الامر و النهی و مایناسبها» چند باب مرتبط با بحث حاضر، جانمایی کرده است. مانند: ۵. باب وجوب انکار المنکر بالقلب علی کل حال و تحریم الرضاء به و وجوب الرضاء بالمعروف؛ ۶. باب وجوب اظهار الکراه للمنکر و الإعراض عن فاعله، ۸. باب وجوب الغضب لله، ۱۵. باب وجوب حب المومن و بغض الکافر و تحریم العکس؛ ۱۸. باب حب المطیع و بغض العاصی و تحریم العکس. همیشگان در کتاب الفصول المهمة فی أصول الأئمة» (که تکمله وسائل الشیعه است) بابتی بنام باب وجوب بغض أعداء الله و البراءة منهم و من أئمتهم» (۱۴۱۸: ۱/۴۴۵) اختصاص داده است.

امام رضا علیه السلام در نامه به مأمون به عنوان یک قاعده کلی از وجوب حب و بغض فی الله سخن گفته‌اند: «و فی عیون الأخبارِ یاسنادِهِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنِ الرَّضَاءِ علیه السلام فی کتابِهِ إلی الْمَأْمُونِ قَالَ: وَ حُبُّ أَوْلِیاءِ اللَّهِ وَاجِبٌ وَ كَذَلِکَ بُغْضُ أَعْداءِ اللَّهِ- وَ الْبَرَاءَةُ مِنْهُمْ وَ مِنْ أُمَّتِهِمْ» (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۱۶/۱۸۱).

سند شیخ صدوق به فضل بن شاذان چند طریق است که دستکم در یک زنجیره سندی، همه راویانش توثیق دارند و این سند صحیحه است. در متن عیون الاخبار، در ادامه به ذکر مصادیق گوناگون ظالمان به آل محمد و وجوب برائت از آنان اشاره شده است و چنین آمده:

الْبَرَاءَةُ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ علیه السلام وَ هُمُوا بِإِخْرَاجِهِمْ وَ سَتُّوا ظَلَمَهُمْ وَ غَيَّرُوا سُنَّةَ نَبِيِّهِمْ علیه السلام وَ الْبَرَاءَةُ مِنَ التَّائِكِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ الَّذِينَ هَتَكُوا

حَجَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ نَكْتُوا بَيْعَةَ إِمَامِهِمْ وَ أَخْرَجُوا الْمَرْأَةَ وَ حَارَبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَتَلُوا الشَّيْعَةَ الْمُتَتِّينَ رَحْمَةً لِلَّهِ عَلَيْهِمْ وَاجِبَةٌ ... (صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۱۲۵).

در روایات دایره تولّی و تبرّی به تابعان و شیعیان و پیروان، دو جنبه حق و باطل و توحیدی و شیطانی نیز کشانده شده است. برای مثال، در صحیححه ابن ابی نجران که تمام راویان امامی ثقه هستند، به نقل از شیخ صدوق چنین آمده است: [شیخ صدوق فی صفات الشیعه]

وَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ عَادَى شِيعَتَنَا فَقَدْ عَادَانَا وَ مَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَانَا لِأَنَّهُمْ مِنَّا خَلِقُوا مِن طِينَتِنَا مِنْ أَحَبَّهُمْ فَهُوَ مِنَّا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَلَيْسَ مِنَّا إِلَى أَنْ قَالَ مَنْ رَدَّ عَلَيْهِمْ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ طَعَنَ عَلَيْهِمْ فَقَدْ طَعَنَ عَلَى اللَّهِ لِأَنَّهُمْ عِبَادُ اللَّهِ حَقًّا وَ أَوْلِيَاؤُهُ صِدْقًا وَ اللَّهُ وَ إِنْ أَحَدَهُمْ لَيَسْفَعُ فِي مِثْلِ رِبْعَةٍ وَ مُضَرَّ فَيَسْفَعُهُ اللَّهُ فِيهِمْ لِكِرَامَتِهِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۱۶/۱۸۰).

تولی و تبرّی بعنوان یک قاعده فقهی

دومین پرسش نوشتار حاضر، در مورد ظرفیت «وجوب تولّی و تبرّی» به عنوان یک «قاعده فقهی» و به تبع یک «قاعده فقه تربیتی» بود. «قاعده فقهی» عبارت است از یک حکم/کبرای کلی که از ادله شرعی استنباط می شود و بر مصادیق زیادی مانند قاعده طهارت منطبق می شود. (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۹) برای پاسخ به این پرسش، نکاتی مطرح می شود.

در ابتدا باید متذکر شد که در کتب مرسوم قواعد فقهی از سه بحث مفاد قاعده، مستندات قاعده و تطبیقات قاعده، بحث می شود. در نوشتار حاضر، مستندات قابل توجه، به تفصیل در صفحات قبل بحث شد. در این مجال از مفاد قاعده (قلمرو مفهومی تولّی و تبرّی و حکم آن) و سپس از تطبیق آن بر تربیت (به مثابه ظرفیت سنجی یک قاعده در فقه تربیتی) سخن خواهیم گفت.

۱. تولّی و تبرّی به لحاظ تمایز مفهومی با دیگر مفاهیم مشابه، از ظرفیت خوبی برخوردار است که در سامانه قواعد فقهی جانمایی شود. توضیح آنکه در سامانه مفاهیمی چون ایمان، عقیده، اطاعت، عصیان، کفر، نفاق و مانند آن تولّی و تبرّی دارای مرز مفهومی آشکاری با

اینهاست؛ همان‌طور که مفاهیمی چون کافر، منافق، اهل‌الحرب، عدو و مانند آن در یک فهرست جای می‌گیرند، مفاهیمی چون مؤمن، مسلمان، موحد، شیعه، ولیّ و مُولا و مانند آن نیز، در فهرست قرار می‌گیرند. در صفحات پیشین گفتیم که ایمان و اسلام از ولایت بحاظ مفهومی متمایز است و ولایت، لازمه ایمان است.

همچنین تولّی و تبرّی، سطوح/ معانی‌ای دارد از سطح قلبی (حب و بغض فی الله) تا تجلی دوستی و دشمنی در جوارح به صورت دوستی و یاری و یا اجتناب و برائت در عمل و تا پذیرش/ رد سرپرستی در تمام شئون زندگی. همین سطوح قلبی، زبانی و عملی در تبرّی نیز قابل فرض است. همان‌گونه که در عنوان امر به معروف و نهی از منکر، این سه مرتبه تصویر می‌شود.

۲. طبق تعریف، «قاعده فقهی»، حکمی مستنبط است که در موضوعات مختلف یک یا چند یا همه ابواب فقهی، دارای مصداق و قابل جری و تطبیق است. به نظر می‌رسد سطح کلیّت و وجوب تولّی و تبرّی به میزانی است که همه شئون و رفتارها و زندگی مسلمان را، تحت شعاع قرار می‌دهد از لایه‌های جوانحی تا جوارحی و در محیط ۳۶۰ درجه، جامعه معیاری برای تنظیم روابط با مسلمانان و غیرمسلمانان است؛ چیزی شبیه «نفی سییل» که روابط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را شامل می‌شود. مطابق حکم تولّی و تبرّی، معیار رابطه قلبی و عملی با دیگران، ولایت الهی است و خداوند و منسوبان ایشان از معصومان تا اولیاء الهی تا مسلمانان، در این شعاع جای می‌گیرند و تنظیم روابط عاطفی و اجتماعی و سیاسی و غیره را شامل می‌شود؛ همچنین است تنظیم روابط با غیرالله و طواغیت و کفار و منافقان و معاندان و معارضان.

۳. درباب نسبت قاعده تولّی و تبرّی با دیگر قواعد، باید چنین گفت: تولّی و تبرّی در فقه اسلامی با کرامت انسان بعنوان یک قاعده و نیز دیگر احکام چون حرمت ظلم و وجوب عدالت در ارتباط است و وجوب عدم تولّی و تبرّی از غیرالله به معنای نفی کرامت ذاتی دیگر انسان‌ها و ظلم و تعدی به حقوق انسانی و الهی آنان نیست. همان‌گونه که وجوب تولّی با غلو و تکفیر (که بعضاً در تاریخ تشیع نمود داشته است) ملازمه‌ای ندارد. همان‌گونه که جهاد (ابتدایی/ دفاعی)، بعنوان مراتبی از تبرّی (و نیز نهی از منکر) خود، محکوم به احکام و قواعد شرعی است و به صورت پیشینی، احکام اخلاقی (که به صورت پیشینی در سلسله علل احکام قرار می‌گیرند) حاکم بر آن هستند.

۴. همچنین وجوب تولّی و تبریّ، می‌تواند به مثابه یک قاعده در فقه تربیتی تلقی شود؛ زیرا ماهیت تولّی و تبریّ، به تربیت مرتبط است. توضیح اینکه خود تولّی و تبریّ به معنای اتخاذ الولی (الله و شیطان) چه به معنای دوست‌گزینی و چه سرپرست‌گزینی، ماهیتاً فرایندی اخلاقی و تهذیبی (خودسازی) و تربیتی (دگرسازی) است. به تعبیر دقیق‌تر تولّی و تبریّ عبارت است از تنظیم روابط انسانی بر معیار ولایت الهی و طرد ولایت شیطانی اولاً و بالذات، فرایندی خودسازانه است و به قلمرو فقه الاخلاق، مرتبط می‌شود و ثانیاً و بالعرض به دگرسازی (تربیت) و قلمرو فقه التریه مرتبط خواهد شد. قرابت مفهوم ولایت و تربیت از حیث میزان صاحب‌اختیاری و سرپرستی نسبت به متربی (در تربیت) و مؤلّی علیه (در ولایت) شاهدی دیگر برای نسبت میان تربیت و ولایت است. اساساً انتخاب معلم/ مربی به نوعی انتخاب ولیّ است (مخصوصاً در روابط میان مرید- مراد و مربی- متربی و به شکل رقیق‌تر در روابط معلم- متعلم).

۵. همچنان‌که که تولی و ولایت‌پذیری، یکی از ارزش‌های اساسی اخلاقی و سیاسی اسلام است، یکی از اهداف تربیت اسلامی به‌یژه در تربیت سیاسی و تربیت اخلاقی (و تربیت عاطفی) به شمار می‌رود و به همین دلیل، ورود فقه تربیتی به بررسی این موضوع و کنکاش مجتهدانه درباره تجویزات تربیتی در این‌باره، نویدبخش مباحث نظام‌وار و جامع‌الاطراف خواهد بود.

توضیح آنکه، جایگاه محبت و تربیت مبتنی بر حبّ و ولایت الهی، به میزانی است که در سنت اسلامی و احیاناً برخی دیدگاه‌های معاصر در اخلاق و عرفان اسلامی، ممکن است از تربیت ولایی (به معنای تربیت بر مدار ولایت خدا و رسول و اهل‌بیت علیهم‌السلام) بعنوان یک اصل تربیتی، رویکرد اساسی و حتی سخت‌هسته نظریه تربیت اسلامی یاد شود.

به نظر می‌رسد با توجه به اینکه تولّی و تبریّ، از یک سو به تربیت سیاسی و اجتماعی مرتبط است و از سوی دیگر به تربیت اخلاقی و عاطفی نسب می‌رساند و از سوی دیگر در تربیت اعتقادی دارای ردپا است، بررسی جامع و نظام‌وار این موضوع، جز با مراجعه روشمند و مجتهدانه به منابع اصیل دین (قرآن و روایات و اقوال مفسران و فقیهان و محدثان) ممکن نیست و فقه تربیتی، علی‌الاصول ظرفیت چنین کاوش جامع و روشمندی را دارد. به عبارت دیگر، این مقاله تنها به مفاد قاعده و مستندات قاعده تولی و تبری به تفصیل پرداخته است و تبیین تطبیقات قاعده

و گسترش کاربردی آن در قلمرو فقه سیاسی و فقه اخلاق و دیگر ساحت‌های تربیتی در فقه تربیتی، به مجالی دیگر سپرده می‌شود.

نتیجه

نوشتار حاضر دارای دو سوال اصلی بود: ۱. استنباط حکم شرعی تولی و تبری؛ ۲. همچنین ظرفیت‌سنجی آن به مثابه قاعده‌ای در فقه تربیتی. در پاسخ به سوال اول در ابتدا به مفهوم تولی و تبری بررسی شد که با تحلیل لغوی و عقلی تولی دارای سه معنا/ سطح است: «محبت، اطاعت و ولایت نسبت به خدا، رسول و جانشینانش». در ادامه پنج دلیل قرآنی و حدیثی، مورد بررسی قرار گرفت و در نهایت در پاسخ به پرسش اول این نتیجه بدست آمد که: اولاً امر به تولی و تبری، امری مولوی است؛ ثانیاً این حکم، حکمی تأسیسی است نه تأکیدی؛ یعنی برخلاف تعابیری چون «اطیعوا الله» و «اطیعوا الرسول» یا «اتقوا الله» که حکمی تأکیدی است و تأکید تکالیف دیگر مانند «صلّوا» و «صوموا» است؛ ثالثاً براساس ادله، تولی الله و تبری از غیرالله، واجب است.

همچنین در پاسخ به پرسش دوم، به این نتیجه رسیدیم که وجوب تولی و تبری باتوجه به گستره معنایی و تناسب آن با خودسازی و دگرسازی (در فقه تربیتی) و نیز عمومیت و کلیتی که دارد، ظرفیتی مناسب برای مطرح شدن بعنوان یک «قاعده فقهی» و بخصوص در «فقه تربیتی» دارد و روشن است وقتی یک حکمی در قامت یک قاعده قرار گرفته، می‌تواند در استنباط احکام موضوعات دیگر به کار آید. قاعده دانستن «وجوب تولی و تبری» در تفقه تربیتی، در ساحت‌هایی چون تربیت اخلاقی، تربیت سیاسی و تربیت اجتماعی، ابزاری کارگشا خواهد بود.

همچنین، باتوجه به ذوابعاد بودن تولی و تبری در تعلیم و تربیت و اهمیت ولایت و محبت در تربیت اسلامی و لزوم نظریه‌پردازی در این زمینه، پیشنهاد می‌شود مطالعات بعدی ابعاد و زوایای مختلف محبت‌محوری در تربیت را از منظر فقه و فلسفه تربیت اسلامی بکاوند و تا سطح برنامه درسی و برنامه آموزشی و حتی سنجش و ارزشیابی دامنه‌های این بحث را گسترش دهند.

۱. «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ».
۲. «وَمَا كُنُوا أَوْلِيَاءَ إِلَّا أُولَئِئَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ».
۳. «فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمِلْ لِرَبِّهِ بِالْعَدْلِ».
۴. «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»
۵. «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا»
۶. «وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»
۷. «أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ».
۸. «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»
۹. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»
۱۰. «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ».
۱۱. «مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ» (انعام: ۶۲)؛ «مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ» (يونس ۳۰)؛ «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (كهف ۴۴)
۱۲. «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّةِ»
۱۳. «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (شوری: ۹؛ انعام: ۱۴؛ رعد: ۱۶).
۱۴. مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹؛ انفال: ۲۰؛ محمد: ۳۳). «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ... اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ». (اعراف: ۱۵۸)؛ «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: ۱۷۹)؛ «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْتَقُوا» (حديد: ۸).
۱۵. «قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتِّخَذَ وَلِيًّا فَاظِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۱۴؛ مانند: ۸).
۱۶. مانند: «وَاجْهَدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ... فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (حج: ۷۸)؛ «وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (آل عمران: ۱۲۲).
۱۷. مانند (نحل: ۱۱۰؛ آل عمران: ۱۷۵؛ نحل: ۱۰۰؛ سبا: ۱؛ حجر: ۴۲).
۱۸. «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ».
۱۹. «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

۲۰. مانند صحیحہ فضیل بن یسار: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَائِنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِي عَلِيِّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ الْحَدِيثِ (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۳۰ / ۱). تمام راویان این زنجیره، امامی ثقه هستند.

۲۱. مانند صحیحہ ابی الیسع: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقِبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْقِبٍ «عَنْ عَيْسَى بْنِ السَّرِيِّ أَبِي الْبَيْسَعِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَخْبِرْنِي بِدَعَائِمِ الْإِسْلَامِ الَّتِي لَا يَسُحُّ أَحَدًا التَّقْصِيرُ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا الَّذِي مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا فَسَدَ دِينُهُ وَلَمْ يَقْبَلِ [اللَّهُ] مِنْهُ عَمَلَهُ وَمَنْ عَرَفَهَا وَعَمِلَ بِهَا صَلَحَ لَهُ دِينُهُ وَقَبِلَ مِنْهُ عَمَلُهُ وَلَمْ يَضُرْ بِهِ مِمَّا هُوَ فِيهِ لِجَهْلِ شَيْءٍ مِنَ الْأُمُورِ جَهْلُهُ فَقَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْإِيمَانُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَحَقُّ فِي الْأَمْوَالِ الزَّكَاةَ وَالْوَلَايَةَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا وَلَايَةَ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام (كليني، ۱۴۰۷: ۲ / ۲۰). تمام راویان این زنجیره، امامی ثقه هستند.

۲۲. مانند: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا عَنِ ابْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي يَعْقِبٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا ثُلُثٌ فِينَا وَفِي عَدُونَا وَثُلُثٌ سُبْنٌ وَآمْتَالٌ وَثُلُثٌ فَرَائِضٌ وَأَحْكَامٌ (كليني، ۱۴۰۷: ۲ / ۶۲۷). این سند به خاطر زکریا بن میسره ابو یحیی ضعیف است.

کتابنامه

- ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية في غريب الحديث والاثر*، قم، اسماعيليان، ۱۳۶۷.
- ابن فارس، أحمد، *معجم مقاييس اللغة*، ج ۴، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- ازهری، محمد بن احمد، *تهذيب اللغة*، قاهره، دار الكاتب العربي، ۱۹۶۷م.
- اعرافي، عليرضا، *فقه تربیتی: مبانی و پیش فرض ها*، تحقیق و نگارش سيدنقی موسوی، قم: اشراق و عرفان، ۱۳۹۵.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، بيروت دار احیاء التراث العربی، ۱۴۳۰ق.
- جمعی از نویسندگان، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۸، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۰.
- حرعاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشيعة*، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۹ق.
- _____، *الفصول المهمة في أصول الأئمة*، قم، معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۸ق.
- رازی فخرالدین، *التفسير الكبير*، بيروت، قرآن کریم، ۲۰۰۰.
- زمخشری، محمود، *تفسير الكشاف*، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *عیون أخبار الرضا*، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
- _____، *الهداية في الأصول والفروع*، قم، مؤسسة الإمام الهادی، بی تا.
- شیخ مفید، محمد بن محمد، *المقنعه*، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
- طباطبایي، سید محمدحسین، *الميزان في تفسير القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنير في غريب الشرح الكبير*، قم، مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۱۴ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافي*، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- مصطفوی، سید محمدکاظم، *القواعد مائة قاعدة فقهية*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۱ق.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق في كلمات القرآن الكريم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.